

بسم الله

رسالة  
في حيازة السادات  
بشيخنا  
محمد ملك الكتاب  
من نور طبع دار

١٣٠٨

الغزالي  
شانه

رسالة في  
العبادات

بسم الله الرحمن الرحيم

الحمد لله الذي رسل النبي صلى الله عليه وآله وسلم فينا الثقلين  
كتاب الله وعمرته صلوات الله وسلامه عليه وعلى آله الفارين  
وأصحابه الهادين كالنجوم الثاقبة بحسن العاقبة أما بعد  
إني تاليفي است لطيف وأموذجي است شريف مستتم  
✽ سند العبادات في حسن خاتمة العبادات ✽  
باعت تاليفي است أنكم أكثر مودم إيمان بعبادات راسل إيمان سائر  
مردم میدانند وحتمل الطرفین ودارترین الامرین بینا سند عالانکه  
رست العزت تعالی شأنه سادات رابنا بر تعظیم و تکریم جناب  
رسالتنا که اصل این شجره طیثه وافق این کواکب دریه است  
بمزید عنایت فواحه و بمزید حسن خاتمه انسا رو و ما منها محمداً به

ساحتی لهذا حقیر غلام علی المتخلص بازو تحسینی نسبتا و الواسطی  
 اصلا و البکرامی و طنا و دلائل این مطلب و الارخی از کتب ثقات  
 برچید و جوابی را در میان بر آورده و در مسکن تخریر کشید  
 تا از باب غیور صحیح و قلوب سلیمه حسن طینی بحسن خاتمه سعادات  
 بهم رسانند و بمیان اعتقاد صافی و اخلاص وافی سعادت  
 حسن خاتمه در یابند و الله یعول الحق و هو بهدی تسبیل هو جسی  
 و نعم الوکیل صاحب صواعق محرقة مینویسد که قرطبی در تفسیر آیه  
 و سوف یعطیات ربک فرضی گفته که عن ابن عباس رضی الله عنه قال  
 رضا محمد بن لا یدخل احد من اهل عمیه النار یعنی رضای خاطر میر  
 آنحضرت که از آیه کریمه مفهوم میشود این است که داخل نشود هیچ یکی  
 از اهل بیت او در دوزخ و قرطبی گفت سدی نیز در تفسیر این آیه  
 چنین گفته و روایت میکند طبرانی بسندی که رجال آن ثقات  
 که آنحضرت فاطمه را فرمود ان الله غیر معذبت ولا احد من  
 ولدک بدستیکه خدا غیر عذاب نکند و است ترا و تیه هیچ  
 یکی از فرزندان را و روایت میکند ابو القاسم بن عثمان درانی  
 خود از عثمان بن حصین که آنحضرت فرمود سالت ربی ان لا یدخل  
 من اهل بیتی النار فاعطانی سؤال کردم من از پروردگار خود که داخل نشود

هیچ یکی از طبیعت من در دوش را پس عطا فرمود مرا قرطبی نقل میکند  
 از سیدی در تفسیر آیه آن الله لغفور شکور غفور لال محمد شکور حکیم  
 تا اینجا از صواعق محرقه از مواضع متعدده منقول شده و نیز صاحب  
 صواعق گوید و شرح آیه تطهیر حاصل مضمونش اینکه جس عبارت  
 از اتم است یا شک در آنچه ایمان آن واجب است و اما افاده  
 صریح دارد از حق تعالی را در اذ باب جس از طبیعت و تطهیر  
 ایشان از اخلاق و احوال مذمومه و در بعضی طرق تحریم طبیعت  
 نارآمده و این است فائده تطهیر و غایت آن و حکمت در ختم  
 آیه بلفظ تطهیر مبالغه است در وصول طبیعت باعلی مراتب  
 طهارت و تنوین لفظ تطهیر برای تعظیم و تکثیر است و معنی اینکه  
 آن تطهیر جس متعارف نیست و قاضی شهاب الدین  
 ملک العلماء در مناقب السادات بابی مستقل عقد کرده و بیان  
 آنکه هیچ یکی از اولاد رسول بکفر نمیرد و ایمان سادات چون  
 ایمان عشره مبشره است و اینجا میگوید که حکم این است که در  
 نسخ ایمان از ایشان زائل نشود کذا فی التمهید و فی دستور الحقایق  
 لفتح الدین الهاموی لا يجوز زوال الایمان فی حاله الترفع عن الانبیاء  
 والعشره المبشره و اولاد رسولنا و از واجبه و اهل بدر و حیر عتبه

و امثالهم بالشهادة والبشارة عن رسولنا و شيخ حجي الدين بن عربي در  
 باب البيت و نعم ارفوحتات می آید خلاصه کلام آنکه قال الله  
 تعالى انما يريد الله ليذهب عنكم الرجس اهل البيت و يطهرکم تطهیرا  
 الرجس بؤکلتا تشبهن فان الرجس هو القدر کاه القراء یعنی جس در اصل  
 معنی پلیدی و مراد اینجا چیزی است که عیب و آزار سازد اینها را و این آیه  
 میکند بر اینکه حق تعالی شریک گردانید البیت را با رسول خدا و قول  
 خود لیغفر لک الله ما تقدم من ذنبک و ما تأخر و کدام و سخ و قدر  
 زیاده تر از ذنوب باشد پس حق تعالی پاک گردانید بنی خود را بمغفر  
 از آنچه گناه است نسبت بآیه که اگر بالفرض واقع شود از آنحضرت هر آن  
 گناه باشد در صورت نه در معنی و داخل اند اولاد فاطمه کلمه و کسی را که  
 ملحق است بایشان مثل سلمان فارسی تا روز قیامت در حکم این آیه  
 یعنی غفران و مطهر اند با اختصاص و عنایت ربانی که نسبت بجال  
 ایشان باشد از برای تشریف رسول و ظاهر نشود این شرف  
 البیت مکرر در آخرت که اینها محشور میشوند در حال که مغفور اند  
 تا در دنیا اگر کاری موجب حد سرزند اقامت کرده میشود حد با  
 تحقیق مغفرت مثل لغو و امثال او و جائز نیست ذم ایشان  
 و سزاوار است بر مؤمن و مسلم را که تصدیق کند الله تعالی را

در قول اولیٰ ذہب عنکم الرجز ابل البیت و یطهرکم تطهیر او اعتقاد  
 کند در جمیع آنچه صادر شود از او و لا فاطمه که حق تعالی عفو کرد و سزاوار  
 نیست که مذمت کند و نسبت عار نماید آنانی را که گواهی دادند  
 حق تعالی تطهیر و ذاب رجز ایشان نه از راه عملی کرده باشد یا نگو  
 که پیش آورده باشد بلکه سبق عنایت و اختصاص ذلک فضل الله  
 یؤتیه من یشاء و الله ذو الفضل العظیم و بدانند مذم کنند که آن  
 مذمت عاید می شود بذات خودش و اگر ظلم کردند ابل البیت شخصی را  
 آن ظلم است در صورتی که در نفس الامر اگر چه حکم کند ظالم شرع بلکه  
 ظلم اینبار مافی نفس الامر مثل جریان مفاد پر است بر عصبه در مال و نفس  
 او بفرق یا حرق یا غیر آن و جائز نیست ذم بر قصاص و قدر الهی بلکه  
 لایق این است که مقابل کرده شود این امور بر رضا و تسلیم و اگر تزل  
 کنی ازین رتبه پس نصبر و اگر بلند شوی ازین رتبه پس شکر و اما ادای  
 حقوق مشروع پس رسول و قرض می گرفت از یهود و چون مطالبه  
 میکردند حقوق خود را داد میفرمود بطریق احسن حسب الامکان و اگر با  
 کوئی میکرد یهودی میفرمود و دعوه ان لصاحب الحق مفا لا بکذا ید  
 بدستیکه صاحب حق را سخنهاست و گفت آنحضرت اگر دختر من  
 بالفرض زدی کند بر این میبرم دست او را لکن ما مجبریم اگر خواهیم

مواخذه کنیم و اگر خواهیم ترک کنیم و ترک افضل است عموماً فکیف در  
 ابلهیت رفتن و چون گذشتیم از طلب حقوق و عفو کردیم حاصل میشود  
 عوض آن ما را نعمت عظمی و نهایت نفعی چرا که بنی طلب نکرده اند  
 با ما الهی مکر مودت قربی و کسیکه قبول نکرد سوال بنی را با وجود قدرت  
 بکدام رو ملاقات میکند آنحضرت را فردای قیامت و امتیاز  
 شفاعت او را حال آنکه روا نکرد حاجت او را یعنی مودت قربی  
 عموماً فکیف حجت ابلهیت که اینها حصص القرب است اند تا اینجا مقبول  
 از باب مبیت و نه فتوحات است و شیخ محیی الدین بن عربی در جای  
 دیگر میفرماید و ما توجه علیهم من الحدود و التعزیرات فابدینا فیه ید الله و نحن  
 فیه معهم کالعبد مع ابن سیده یعنی حدود و تعزیراتی که متوجه با ابلهیت  
 میشود پس دست ما در اجراء حدود مائب دست خداست و درین  
 معامله ما با ایشان معامله بنده است با صاحبزاده بحکم صاحب خود  
 و قاضی شهاب الدین ملاک العلماء در مناقب السادات از تشریح  
 خیر الدین رازی نقل میکند عبارت عربی مضمونش اینکه اتفاق کرده اند  
 بر اینکه شرف علوی زائل نمیشود بکرافت و اصرار عصیان زیرا که شرف  
 علوی از برای شرف رسول است شرف غیر علوی زائل میشود و  
 با کتاب نوحی چون برادران یوسف علیه السلام به مصر فرستاده

و بر یوسف فرمودند و او را نشناختند حضرت یوسف ایشان را  
 شناخت در آنوقت حق تعالی فرمود و اوحیٰنا الیه لتنبئتم بامرهم هذا  
 نَبِئْتُمْ لَا تَسْخَرُونَ یعنی وحی فرستادیم مابومی یوسف بپرانیه آگاه کنی  
 برادران را بسلوکی که بانو کردند در حالیکه ترا نمی شناسند یوسف  
 مطابق امر الهی برادران را آگاه ساخت و گفت بل علمتم ما فعلنم یوسف  
 و اینه او او انتم جاهلون مقصد آنکه وحی فرستاد حق تعالی یوسف را  
 که اعلام کنی برادران را با وجود تکرار جنایات مثل قصد کشتن یوسف  
 و فروختن خود دروغ بستن که یوسف را گرفت خورد و نافرمانی کردن  
 پدر را تعزیر و دیگر فرمود پس معلوم شد که تعزیر ایشان بچنین اعلام است  
 پس و ابو عبد الله جرجانی گفت که علوی چون عادت کند فسق این  
 پادشاه را باینکه قاضی مقرر سازد و در قبله علویان و قاضی علوی  
 باشد که امر کند بکشیدن علوی پس حبس کند و بزند چرا که ایشان با هم  
 یک قبيله اند و جائز نیست قاضی را اجرا اعلام و اعلام عبارت ازین است  
 که گوید گروهی نوچین و چنان و در مسیر صیماء الدین ستامی و جزان میگوید  
 علوی را تعزیر بزنجیر حبس و ضرب جائز نیست زیرا که شرف او اصلی است  
 و ما بالذات لا یرذل و ما بالعرض یرذل اشرف هر چند جنایات  
 کنند چون قطع نسب ایشان نشود شرف را ازل نکرده و علیه السلام



تا اینجا حاصل کلام منافق التاوات است و بعضی از اهل تحقیق گفته اند  
 بعبارة عربی ترجمه اش اینکه منرا و راست چشم پوشی از اتقا و اهل بیت  
 و در اینجا فاسفی باشد از جهت بدعتی یا غیر آن میباید که افعال و معوض باشد  
 نه ذات او چرا که ذات او بضعه الرسول است اگر چه وسائط در میان  
 باشد و ابتداء اخراج نمیکند از فرزندی بلکه فرزند همان فرزند است  
 در همه حال خواه عاق باشد خواه فاجر و در آیه کریمه و کان ابو بها صلیما  
 گفته اند که در میان یثیمین و آب صالح هفت یانه واسطه بود و از اینجا  
 که حضرت امام جعفر صادق علیه السلام فرمود حفظوا فینا ما حفظ الله  
 البعد الصالح فی الیثیمین یعنی نگاه دارید پاس خاطر جد ما و در حق ما  
 مثل نگاه داشتن خدا ایغالی پاس خاطر صالح را و در حق یثیمین عزیز میگوید  
 سادات نور دیده اعیان عالم از حرمت محمد و اعرش علی  
 فرو اطعام معده و دوزخ شود کسی  
 که زلفتی از ایشان صادر شود رواست  
 از بهر آنکه سید کونین گفته است  
 الصالحون لله و الطالحون لی  
 و شیخ ابن حجر در صواعق محرقه احادیثی که دلالت دارد بر نفع نسب  
 انحصرت می آرد و بعد از آن میگوید که منافی نیست این احادیثی که  
 در آن انحضرت اهل بیت خود را بر ترس الهی و تقوی رغیب فرمود

و شیخ ابن حجر برخی از آن احادیث نقل میکند جزئی از حدیث طویل این است  
 یا فاطمه بنت محمد یا صفیه بنت عبد المطلب یا بنی عبد المطلب لا  
 ملک لکم من الله شیئا لکم رحما سائلها بسلامتها یعنی امی فلان و فلان مالک  
 نیستم برای نفع شما از خدا تعالی هیچ چیز از آنکه شما را قرابتی است با من  
 بجای آرم صله قرابت را و جزئی در حدیث اینکه لا اغنی عنکم من شیئا  
 آنحضرت خطاب بر بنی باشم میکند و میفرماید فائده میدهد هم شما را از خدا  
 هیچ وجه عدم منافات بطریق قی که محبت طبری و دیگر علماء گفته اند است  
 که آنحضرت مالک نیست که چیزی از نفع و ضرر یکسای ساند لی امر الهی لکن  
 خدا تعالی مالک است نفع اقرار بلکه جمیع امت او را شفاعت علامه  
 و خاصه پس آنحضرت مالک نیست مگر چیزی که مالک گردانند او را  
 مولی تعالی شایسته چنانچه ارشاد کرد و بقول خود غیر آن لکم رحما سائلها  
 و همچنین معنی لا اغنی عنکم من الله شیئا یعنی فائده نمیدانم رسا نیست  
 شما را بی اذن خدا تعالی بجز و فضل خود بی شفاعتی و مغفرتی که حق تعالی گرا  
 کرده است مرا آنحضرت مخاطب ساحت اقرار خود را اول بانه  
 بنا بر رعایت مقام تحریف و ترغیب بر عمل که ایشان بقوی و بر  
 الهی اولی باشد از باقی از امت و ثانیاً ایام فرمود بحدی حم و نفع اغساب  
 مایشان را نوعی از اطمینان حاصل شود و بعضی گفته اند که احادیث

تخويف و عدم اعتساب آنحضرت قومی از امت بحجاب داخل بهشت شوند  
و قومی دیگر را درجات و مراتب بلند می شود و قومی از دوزخ بیرون می  
آیند. کلام الشیخ ابن حجر در حدیثی که بالا مذکور شد اینها صیغه متکلم است  
و بدان بالکسر مل الفتحین و عرب اطلاق میکنند بل اگر تربیت بر صلیت  
و عین که خشکی است بر قطع بر عین استعاره بواسطه آنکه بعضی اشیاء با  
هم اتصال می یابند بطراوت الفضال می یابند پیوست که انی التهایه  
لابن اثیر و شیخ محیی الدین بن عربی گفت اما قول حق تعالی من مات  
منکن یفا حشته بمنیة یضاعف لهما العذاب ضعفین پس این تعلیق  
حکمت بفعلی که احتمات المؤمنین از آن منزه اند و لازم نمی آید از عید  
مطلق نفوذ آن لایستیا و متیکه دلیل بر خلاف آن موجود باشد این است  
آنچه در باب بشارت سادات عالی درجات و فوتم الله بالبحر بنظر  
جامع اوراق رسید و لکن برار باب فطانت و ذکا این هم پیوست  
که هر چند نفع قرابت و شفاعت آنحضرت عاصیان را بلیت است  
و مقرر است اما شک نیست که صدور منیات از سادات خلافت  
مرضی آنحضرت و چون سادات مباشر حرکات ناپسندیده شوند  
خاطر اشرف را چه در گران میرسد باشد که اولاد من خلاف طریقه  
من جتیار کرده اند و خود را دستور العمل ضلال و اضلال است من خسته

و در حقیقت ساداتی که برخلاف جد بزرگوار راه میروند و داندسته  
 طریق حقوق و مافرومانی سر میکنند آنحضرت را و جناب عزت تعالی  
 شأنه بحالت میدهند معاذ الله منها و باز فردای قیامت از انجذاب  
 چشم شفاعت بمعنی از عالم انصاف بر اهل بعید است خوب گفت  
 فرزند بنی که نیست بر راه بنی چون آیه منوخ کلام الله است  
 که فهم که آنحضرت با وجود ملال خاطر اقدس زبانت صلواته رحم لب لبنا  
 کشایدین کس و در خوان و اقران چه آبروست زیرا که بیشک عنایت  
 و التفات آنحضرت بصلحای اهل بیت و یکر خواهد بود و بعضات اینها  
 و یکر میل اول طبعی و میل ثانی قشری طایفه اولی بر صدر بهشت خرامان  
 روند طایفه آخری سر بگردان جلالت فرو برده از در آینه نبروار باد  
 غیرت بهشتی که باین سوانی دست و پد تراز و درخ است عر فی گوید  
 کسی که لذت طاعت و محروم من صامن که بگذارد و در جنت ولی باو اع حرمت  
 پس سادات را باید که در شکر طهارت طیبت و بشارت مغفرت  
 طریقه جدا شرف خود احش بار کنند و برایتان با مورات و اجتناب  
 منهیات قدم افشند و امت را بر آه تقیم شرع هدایت نمایند  
 که بمنطوق الولد التحریفی بابا به الغرائها الحق و اقدم با تباع طریقه  
 بنوت و تعدیل تطاس شریعت و نشاید که با عماد شرافت نسب

از راه روند و در تیره معاصی و مناهی سرگردان شوند که حق بجا نیفرماید  
 این اگر کم عند الله اتعالم و طبریانی روایت میکند که حضرت فرمود  
 اهل عتی یهولاء یرون انهم اولی الناس بی ولیس کذلک ان اولیا  
 منکم المتقون من کاذبا و حیث کاذبا یعنی طبیعت من کجاست و دارند که  
 اینها حق باشند من و حال آنکه چنین نیست تحقیق اولیا من از شما  
 پر میز کار اند هر کس که باشد و هر جا که باشد و ثبوت پیوسته که  
 حضرت در نماز انقدر بایستاد که اقدام مبارک آید حضرت  
 گفتند خلف بد او قد غفر لک ما تقدم من ذنبک و ما تاخر عینی  
 رنج میکشی این همه و حال آنکه بخشیده شده است کنا بان مقدم و  
 متاخر و حضرت جواب داد افلا اکون عبدا شکورا آیا نباشم من بنده  
 شکر گذار و میر عبد الواحد بلگرامی قدس سره السامی جدا علای مادر کتا  
 سنابل میگوید که عشره مبشره را هر چند کجی قطعی بود و تحریف محتمل و دخول  
 بهشت و لکن ایشان امینی و معینی ندانستند و مقام خوف و هیبت  
 فرزندانشند حضرت میر این مطلب را بشرح و ببط تمام نوشته اند  
 و داد کلمه حق داده و در آن مقام اینهم بر زبان قلم آورده اند که  
 سادات را نسبت فرزند می یا مرضی علی نسبتی است قوی که  
 فرزندان صلیبی اند و ایشان را نسبت فرزند می یا رسول کنیز است

آتاسنی ضعیف که فرزندان و ختری اند و ظاهر است که صدور این  
 کلمه از جناب سید محض از برای آنست که سادات تکیه بر نسبت نکنند  
 و از طاعت و عبادت باز نمانند و الا خود هم از خاندان نبوت اند  
 کیست که انحطاط رتبه خود را راضی باشد و حرف شکست خود را بر صفحه  
 روزگار باقی گذارد چنانچه خود در آن کتاب مینویسد که ای خان یان من  
 هذا می نام مرضی و ای دل جان من سارا اقدام مرضی کدام بدحجت اهل  
 که حجت مرضی در و لش نباشد و کدام را ندیده در گاه مولی که الهانت  
 اور و او دارد حاشا و کلا که در محبت اولاد رسول قاصر باشم عبت  
 حب اولاد بنی حب بنی است      هرگز این حب نباشد اجنبی است  
 سرسبز که خاص و کر عام اندشان      مستحق حب و اکرام اندشان  
 و این فقیر هم از جمله سادات است سخنی که یار خویش و خویشان گفته  
 شود جز بر سبیل اخلاص و نیکوخواهی نخواهد بود و انتهی کلامه نعم قوی که این نسبت  
 ضعیف دارد هیچ نسبت قوی ندارد چه از خصائص نبویست که اولاد  
 بنات حضرت منسوب میشوند بحضرت و در روایت صحیح آمده از عمر بن  
 الخطاب ای خطب ام کلثوم من علی فاعلم بصغریا و بانه اعد بالاین احیه حضرت  
 فقال له ما اردت الباه ولكن سمعت رسول الله يقول كل سبب و نسب  
 یقطع یوم القیمه ما خلا بسبی و نسبی و کل بنی انتی عصمتهم لا بهم ما خلا ولد

فاطمه فاتیما ابوبکر و عصبتم یعنی خطبه کرد و عمر ام کلثوم را از علی عذر آورد به  
صغیر ام کلثوم باینکه گاهداشته است او را برای پسر او خود  
جعفر طیار پس گفت عرازاده ام من با او را و لکن شنیده ام رسولی زار که  
مینفرمود هر سبی و بنی که هست منقطع می شود در روز قیامت سوای  
سبب و نسب من و همه فرزندان و ختری عصبه ایشان پدران ایشان  
باشد سوای فرزندان فاطمه پس بدینیکه من پدر ایشان و عصبه ایشان  
صاحب صواعق محرقه گوید حاصل کلامش اینک انشای یک از خصائص حضرت  
در این حدیث و امثال آن مفهوم می شود این است که حضرت را پدر بنی  
فاطمه و آن گفت و بنی فاطمه را پسران حضرت و چون بنی فاطمه را با جناب  
بنوت بنت ابوت و بنوت بهم رسید این نسبت در کفایت عتبا  
خواهد بود پس با شمی غیر شریف گفت می شود شریف را و قول علما که بنی با شم  
و بنی عبد المطلب کفایت محل آن در اعدای این صورت است و اگر کسی  
وصیت کرد که مال مرا پس از من بفرزندان حضرت بدهند و وصی ایما بد  
که بنی فاطمه بدهد و اگر همچنین کسی وقف کند بر فرزندان حضرت مضر  
آن بنی فاطمه خواهند بود و این حکم در اولاد و ختری غیر حضرت جاری  
نمیشود مثلاً اگر کسی وصیت کند که مال مرا بر فرزندان زید تقسیم کنید  
اولاد و ختر زید را هیچ نمیرسد را قم الحروف گوید در اینجا شبهه وارد

میشود که هرگاه از حدیث مفهوم شد که غیر شریف کفایت ندارد با  
 شریف پس علی چر اخطبه عمر را اجابت کرد و عمر چگونه این حدیث را که منشا  
 مقصود بود در معرض استدلال بر مقصود خود آورد و جوابش اینک  
 این معنی نیاز ضرورت بود چه در آنوقت عفو ان نشود و گاهی خبره رسالت  
 بود و شریفی که با شرفیه نسبت کفایت داشته باشد و هم شرفاً هم  
 مناکحت جایز بوده باشد اصلاً بعرضه وجود نیامده دیگر از قوت  
 تاثیر این نسبت آنکه رب العزت جل شأنه در آیه مباهله بنی فاطمه زیاده  
 کرده و ایشان را از کان حجت ساخته صاحب صواعق محرقه نقل  
 میکند که بارون رشید حضرت امام موسی کاظم را گفت چگونه میگویند  
 شما که ما ذریت رسول ایم حال آنکه شما اولاد علی بن ابیطالب اید امام  
 این آیه برخواید من ذریت داود و سلیمان الی قوله تعالی و عیسی و چون نام  
 عیسی سید گفت عیسی اید و بود حال آنکه حق تعالی او را ذریت برائیم  
 خواند و ایضا امام این آیه خواند من جاکت فیه من بعد ما جاءک  
 من العلم قل تعالوا ندع ابناءنا و ابناءکم الایه و گفت وقتی که حق تعالی  
 امر کرد آنحضرت را که مباهله کند با نصاری بحران خواند حضرت  
 غیر علی و فاطمه و حسن و حسین را پس ابناء رسول بهمین حسن و حسین اند  
 انتی دیگر از قوت تاثیر این نسبت آنکه صاحب صواعق محرقه گوید



بر صحت رسید از حضرت که گفت بر منبر مایال اقوام بقولون ان رحم  
 رسول الله لا ینفع قومہ یوم القیمہ علی و الله رحمی موصولہ فی الدنیا و الاخرہ  
 یعنی حسنت حال کسانی که میگویند رحم و قرابت من بودید بر من قوم در این  
 قیامت علی سو کند خدا رحم من صله کرده شده است در دنیا و آخرت  
 یعنی روایت کرد از عمر بن الخطاب حاصل مضمون حدیث شریف  
 اینکه عمر بن الخطاب بر منبر برآمد و گفت شنیدم رسول خدا را که فرمود  
 ہر کسی و بنی کہ نیست منقطع میشود بعد از موت بحکم آیه شریفہ  
 فاذا نفع فی الصود فلا افساف بینہم مگر سبب و سبب من و این هر دو  
 می آیند روز قیامت و شفاعت میکند صاحبان خود را در مجمع  
 البحار کوید القسب بالولادۃ و السبب بالزواج و یکرار قوت تاثیر  
 این نسبت آنکه در معالم التنزیل و تفاسیر دیگر مسطور است کہ چون  
 طاہر بن حضرت در گذشت عاص بن وائل حضرت را ابتر گفت  
 و ابتر در لغت دُم بریده را گویند و عادت عرب آن بود کہ ہر کرا  
 پسری بودی اورا ابتر می گفت یعنی از و عقب نخواہد ماند حضرت  
 از این حرف اندوہ ناک شد حق سبحانہ و تعالی برای تسلی آنحضرت  
 فرستاد اِنَّا عَطَيْنَاكَ الْكَوْثَى یعنی تحقیق کہ من عطا کردم ترا فرزندان بسیار  
 و فرمود ان مائتات ہوا لاتبو بدستی دشمن تو یعنی عاص و سب

دوم بریده بی نسل و دریت و بکار قوت تاثیر بسبب آنکه شیخ عبدالحق  
 دهلوی در تکمیل الايمان میفرماید که بعضی از فقهاء و محدثین در شرح قصیده  
 امالی آورده که فضیلت خلفاء اربعه مخصوصاً با عدای اولاد پیغمبر دیگر  
 از قوت تاثیر این بسبب آنکه شیخ جلال الدین سیوطی در خصائص کبری  
 آورده اخراج این عبا که عن ابن عباس قال قال رسول الله لا یقومن احد من محله  
 الا للحن و الحنین او ذریه یا یعنی برنجیز کسی از مجلس تعظیم هیچکس مگر برای  
 حسن حسین یا فرزندان ایشان و چرا نباشد که اینها اولاد فاطمه اند  
 و اغاذه و اکرام آنحضرت دختر خود را آنچه مرتبه بود در مذی و ابوداود  
 و سایر روایت کرده اند از عایشه که عادت شریفه آنحضرت  
 این بود که بروقتیکه فاطمه می آمد تمام قدر برمیخواست و پیش میرفت  
 و قبیل میکرد و بجای خود می نشاند چنانچه عادت فاطمه زهرا این  
 چنین بود وقت قدم آنحضرت علمای حدیث گفته اند که  
 آنحضرت تعظیم هیچکس غیر از فاطمه بر نمیخواست طرفه آنکه قیام  
 دختر برای پدر بهر نوعی که باشد بجایست که و لحفظ لهذا جناح  
 الدلائل بن الوجه اما قیام پدر برای دختر و استقبال و اجلاس  
 بجای خود این چه رتبت و کدام قدر و منزلت باشد خصوص این  
 چنین پدر که خاتم المرسلین و سید الاولین و الاخرین است و از

این جاسیت که در شریعت الاسلام کوید یقدم اولاد الرسول بالمشی  
 والجُلوس فی الشَّوْجِ لِفَخْر الدِّینِ الرَّادِیِ لِلاَیْجُوزِ لِلرَّجُلِ الْعَالِمِ ان  
 یجلس فوق العلوی الامتی لانه امارة فی الدِّینِ یعنی جابر مینست عالم  
 که بنیست در مجالس فوق علوی اتمی زیرا که این ربوبی و شعی در دین است  
 و یکر از قوت تاثیر این نسبت انکه فرزند علوی از جابریه غیر حریب است  
 و این خبری از منسله مقرر است قاضی شهاب الدین در مناقب  
 السَّوَاتِ می آرد اگر کسی باشد عالم یا پادشاه او را فرزند می آرند که  
 غیر از این باشد تحریر کرد و لکن علوی اگر چه امی باشد فرزند می آرند که  
 غیر از و حریت و اصلی باشد و در قبیح ماور باشد بشف و رسولنا  
 کنا فی النحرانة للجلالة و فی جامع الفتاوی و لدنا لائمة من مولا  
 حر لانه مخلوق من ماء و کذا و لدنا العلوی من جادید الغیر حر لایخل  
 فی ملک مولاها و لایجوز و بعد کرامه و شرفانجده رسول الله و لا  
 یسارک فی هذا الحکم احد من امته و فی فتاوی العنایة و لدنا العلوی  
 من جادید الغیر حر خاص لایدخل فی ملک مولاها و لایجوز و بعد  
 فوج جانب الاب یا عبدا و جد محمد رسول الله و یکر از قوت تاثیر  
 این نسبت انکه تاج الدین یکی که از اعظم علمای شافعیه است و طبقات  
 کبری از بعضی متأخرین نقل کرده که ایشان تفضیل عتبتین میکنند از جهة

جزئیست با بصّته رسول آن سبحان الله برگاه بواسطه نسبت حمیت و  
 قرابت با بصّته رسول الله بعضی علما به تفصیل چنین بر شمعین قائل شده  
 باشند کفیف حال سیکه بصیعت بصیعت داشته باشد و  
 لقد اجاد من افاد شعر ولو كان النساء كمثل هندك  
 لفضلت النساء على الرجال فما التانیث الاسم الشمس عبا  
 ولا التانیث فخر الاهلال شیخ جلال الدین سیوطی در مختصر از  
 علم الدین عراقی نقل میکند که فاطمه و برادر وی ابراهیم با اتفاق افضل اند از  
 خلفای اربعه و از مالک آورده اند که گفت ما افضل علی البصّته البنی  
 احدا تفصیل نمی نهم بر جگر پاره رسول بحکیم او نیز شیخ جلال الدین سیوطی  
 در نقایح می آرد و معتقدان افضل النساء مریم و فاطمه و نیز سیوطی در کتاب  
 الدرایه بشیح النقایه در تفسیر قول مذکور آورده که احادیث فضل فاطمه  
 بر مریم خصوصاً وقتیکه اخذ کنیم روایت صحیح را که مریم بقیه بود تحقیق مهم  
 شده است که این امت افضل است از غیر خود انتی کلام سیوطی  
 و شیخ ابن حجر عسقلانی گفت فاطمه افضل من خدیجه و عائشه بالا جماع  
 ثم خدیجه ثم عائشه و قسطلانی شایخ بخاری در بیان ان حدیث که ان حضرت  
 با فاطمه سرگوشی کرده مسیگوید حاصل مضمونش اینکه در قول ان حضرت  
 سیده نساء اهل النجّه داخل اند و ابرار فاطمه و مادر او عائشه و

سوال کرده شد از ابو بکر بن داود کیست افضل  
 حیدجه یا فاطمه  
 جواب داد آنحضرت فرمود فاطمه بضعتی است و برابر یکم بضعتی رسول  
 با یکس و سیلی این قول ابو بکر را تحسین کرده و استشهد آورده برای  
 صحت اینقول قصه ابو لبابه را وقتیکه بر بست خود را بستون مسجد  
 و سو کند خور و نکشاید مرا رسول خدا فاطمه زهرا آمد تا او را بکشاید ابو لبابه  
 اما کردار سو کند می که خورده بود آنحضرت فرمود عینت فاطمه مگر بضعتی  
 پس فاطمه او را کشاد و ابو لبابه در سو کند خود حاشا نشد و این فقره  
 مستحسن است انتی کلام القسطلانی و نیز سیلی باین حدیث استدلال  
 کرده است بر اینکه دشنام کند فاطمه را کافر شود و این چنان در حدیث  
 فضل عائشه علی النساء، فضل الشریه علی الطعام میگوید که افضلیت عائشه  
 که ازین حدیث و احادیث دیگر معلوم میشود مقتیدست بنساء بنی  
 تا آنکه داخل نشود در وی فاطمه برای تطابق احادیث رقم الحروف  
 میگوید مؤید قول این چنان یعنی بخاطر میرسد که تشبیه آنحضرت عائشه  
 برید قرینه قویست بر اینکه مراد آنحضرت اند وجه تشبیه  
 اینجا و فور تلذذ و احتطا ط است چه عائشه اجل و اکمل است آنحضرت  
 بود چنانچه ثریله پذیرین اطعمه است نزد عرب و آنرا بفارسی  
 اشکنه گویند و مؤید توجیه فقیر است آنچه ملا علی قاری در مرقاة نقل

میکند که زده نشود مثل زید مکر برای آنکه زید افضل برین اطعمه است و مکر  
 از خبر و لحم و مرقه و نظیر خود ندارد و راغذیه و جامع است در غذا اولده  
 و قوت و سهولت تناول و قلت موت و درخایدن و سرعت  
 گذشتن از حلقوم و سر معده آنحضرت شبیه داد عائشه را بشیریه ما  
 معلوم شود که عائشه عطا کرده شد است با حسن صورت حسن سیرت  
 و حلاوت لطف و فصاحت لجه و جود طبع و رزانت رایی و  
 رصانت عقل و دوستی شوهر فقی بصلح النعل و التحدث و الا  
 سیناس بها و الاصغاء اليها یعنی عائشه میزد خدمت شوهر را و  
 سخن کردن و انس گرفتن و گوش حرف را انتهی شیخ عبدالحی دهلوی  
 میفرماید بعضی عائشه را افضل میند بر فاطمه از جهت آنکه عائشه با پیغمبر  
 در بیست باشد و فاطمه با علی و لابد مقام و مکان پیغمبر علی و ائمه  
 باشد از مقام علی و لکن در احادیث واقع شده که آنحضرت با فاطمه  
 خطاب کرد که من و تو و علی و حسن و حسین در یک مکان و یک مقام  
 خواهیم بود انتهی و بر تقدیر تسلیم تفاوت مکانین اتحاد مسکن عائشه  
 با آنحضرت دلیل افضلیت نمیتواند شد چه شرکت او درین مقام است  
 تابع با متوع است این هر دو هر چند در یک مکان باشند و از  
 یک خوان منعم شوند در اصل و تبع فرق بسیار است اینجا است که خدمت

محل سلطان بنبر که وزیر او و شاه زاد با نواند رسید که اینها با لاصاله  
 صاحب مرتبه اند بالفرض اگر اتحاد ممکن دلیل افضلیت شود لازم می آید  
 افضلیت عائشه بلکه سایر ائمهات المؤمنین بر جمیع بنی آدم بعد از پیغمبر  
 ما و سچا پس باین قابل نشده و نیز لازم می آید که هر که افضل باشد از  
 شخصی رتبه او نیز از آن شخص افضل باشد و این تقریر از بعضی مکتوبات  
 حضرت محمد الف ثانی قدس سره استفاده نموده شد. علامه مرحوم  
 میر عبد الجلیل لکرامی قدس سره السامی میگوید شعر  
 دی کسی در شنای عائشه گفت بهتر از بیت سید البشر است  
 مصرعی در جواب او خواندم رشتہ دیگر رگت جگر دگر است  
 و این یقین از بیت حسین ثانی است که گفته  
 لذت بوختن ز شمع میرس رشتہ دیگر رگت جگر دگر است  
 و مناقب و آثار که سادات را خاصه ازین نسبت والا رسیده و  
 و حدیث بان ناطق است و علمای امت تالیفات مستقل درین باب  
 پرداخته اند و سعی جمیل بتقدیم رساییده این اوراق محل کنجایش  
 ندارد آیدیم بر سر اصل سخن بر تقدیر یک صغیف نسبت تسلیم کرده شو  
 صغیف نسبت این در زوای مرتبه وقتی تاثیر میکرد که در جانب مقابل  
 نسبت قوی موجود میبود یعنی اولاد پسری آنحضرت نسبت قوی از

از جانب مرتضی علی ضرر بمقصد ندارد بلکه شان مرتضی علی را درین مقام  
جلوه دیگر است بحکم حدیث بنوی که طبرانی از جابر و خطیب از ابن  
عباس روایت میکند اِنَّ النَّبِيَّ قَالَ إِنَّ اللَّهَ جَعَلَ ذَوِيَّ كُلِّ نَبِيٍّ فِي  
صَلْبِهِ وَجَعَلَ ذَوِيَّيْنِ فِي صَلْبِ عَلِيٍّ ابْنِ أَبِي طَالِبٍ و این حدیث اشعار میکند  
بر استحاد ذاتی جناب و لا یتأب باجناب بوقت و نه ذوالفائل شعر  
ای شیر خدا نفس بنی زوج بول بمهر تو طاعت ملک نیست قبول  
شاهد زنی بحکمت این باشد پس کرنسل نوید آمده اولاد رسول  
الحاصل هرگونه نسبتی که فرض کنند خواه قوی و خواه ضعیف احدی در  
نسبت عالیه شریک بنی فاطمه نیست و ایراد سحانه جل شانہ سادات  
باین نسبت خاص از سایر خاندان با مستثنی ساخته و کوس تفاخر ایشان  
بر بام آسمانها نواخته و بهی در تذهیب التهذیب آورده که توبی بارو  
رشید کج رفت و بروضه بنوی آمد و گفت سلام علیک یا رسول الله  
یا بن عم فخر بذلک ابن عم گفت و اظهار قرابت خود با جناب رسالت  
افتخار نمود پس امام موسی کاظم نزد یک روضه مقدسه رفت و گفت  
سلام علیک یا ابست فخر وجه الرشید و قال هذا الفخر یا الحسن  
حق امام موسی کاظم یا ابست گفت یعنی ای پدر من و اظهار جزئیت با  
جناب رسالت نمود پس روی بارون رشید متعجرت و گفت



که این فخری ابو الحسن حق برای شما و یگرمی درین فخر شرکت شما نیست  
 در کتاب شریف صحیفه الرضا علیه السلام مرویست که رسول خدا صلی الله  
 علیه و آله فرمود چهار نفرند که من بیغم برای ایشان روز قیامت  
 بر چند بیاید با کناهای این این اگر ام کنند و در تیه من و بردارنده  
 حاجتهای ایشان و کوشش کنند و در کارهای ایشان چون ناچار شوند  
 با آنها و وسند ایشان بدل زبان و نیز در اینجا از امیر المومنین علیه السلام  
 روایت کرده که فرمود هر که کاری بکند یکی از فرزندان عبدالمطلب و او  
 آن شخص امکافات نکند بآن کار و در دیار پس من مکافات میکنم او را  
 فردا چون ملاقات کند مرا روز قیامت و بهم در تفسیر امام علیه السلام  
 مرویست که رسول خدا صلی الله علیه و آله فرمود کسی که عیالت حق خویشان پدر  
 و مادری خود را بگذارد و داده میشود پاد و در بهشت هزار درجه که دور نمی باشد  
 هر درجه بعد از دیدن اسب خوب لاغر میان مکی است که صد سال  
 بدو و یک درجه آن از فقره باشد و درجه دیگر از طلا و درجه دیگر از نقره و درجه  
 دیگر از زعفران و درجه دیگر از زبرجد و درجه دیگر از مشک و درجه دیگر از عنبر  
 و درجه دیگر از کافور بهشت و این درجات از این اصنافند  
 و فرمود کسی که رعایت حق قرابت خویشان محمد و علی صلوات الله  
 علیهم نماید داده میشود او را از فضل و مراتب درجات و زیادهای اجزای

بر قدر زیاد فی فضل محمد و علی علیهما السلام بر ابون سبی و در نسخه  
 امام حسین علیه السلام فرمود بر نواد با حسان بر خویشان ابون دینی خود  
 محمد و علی اگر چه ضایع نموده باشی رعایت خویشان پدر و مادر سبی خود را  
 و بر میر و اجتناب کن از ضایع نمودن خویشان دینی خود بشمارت کردن  
 خویشهای پدر و مادر نسب خود را از جهت آنکه شکر کردن اقارب انحضرت  
 بسوی ابون دینی تو محمد و علی علیه السلام نفع تو بیشتر دارد و از شکر  
 کردن اقارب سبی نزد پدر و مادر تو بجهت آنکه خویشان ابون تو هرگاه  
 شکر کنند ترا نزد محمد و علی علیهما السلام باندگی از قلیل نظر تو بوجهی که  
 ظاهر کنند آن ابون دینی برایتو بر طرف میکند از تو کنایان تو را هر  
 چند پری با این زمین باشد تا عرش و بدرستی اقارب ابون سبی  
 تو چون شکر کنند تو را نزد ایشان و حال آنکه تو ضایع نموده باشی  
 حق خویشان ابون دینی خود را نفع ندهند و دفع عذاب از تو نکنند  
 بقدر قبلی که مثل است میان عرب و حقارت و آن پوست فقی  
 است که میان شکاف بسته خرامست و علی ابن الحسین علیه السلام  
 فرمود که حق قرابات ابون دین ما محمد و علی علیهما السلام و حق محبت  
 ایشان احق است از حق خویشهای پدر و مادر سبی ما زیرا که ابون  
 دینی ما را رضی میسواند نمودار ما ابون سبی ما را و ابون سبی ما

نوانند ابون دینی مارا که محمد و علی است خوشنود کنندار ما و محمد بن علی  
 علیه السلام فرمود که سیکه بوده باشد ابون دینی او که محمد و علی است  
 علیهما السلام بهتر ز او و خویشان او اگر باشند ز او و ابون دینی  
 او و خویشان ایشان گفته خدا تعالی در حق ایشان که تفصیل دای بهتر  
 بجای خودم قسم که میکردم ترا افضل و احسن یار نمودی توان جمعی را که او  
 بودند با حق یار نمودن بجای خودم قسم که میکردم ترا دور و در قرار خود  
 و بهم صحبتی اولیاء من اولی است و جعفر بن محمد علیه السلام فرمود که  
 هر سیکه مقدورش نباشد که قضای حق قرابت ابون دینی و ابون دینی  
 خود بدو بکند بجهت آنکه قضای حق قرابت هر یک مانع باشد از قضای  
 حق دیگری پس مقدم دارد حق قرابت ابون دینی خود را حدای عزوجل  
 میفرماید در روز قیامت چنانچه مقدم داشت قرابت ابون دینی  
 خود را مقدم دارد و پدید آورده سوی جنات من پس یاد میشود فوق آنچه آماده  
 شده بود برای او از درجات هزار هزار ضعف او و حضرت موسی بن  
 جعفر علیه السلام فرمود در حالیکه با حضرت عرض نمود که برای فلان کس  
 هزار درهم بود پس دو مال باو عرض شد که هر دو را میخوایست و سرمایه او کجاست  
 خریدن هر دو را داشت پس گفت که کدام یکت این دو متاع نفع  
 برای من گفتند مراور که این متاع زیادتی دارد و بخش بران متاع هزار

چندان حضرت فرمود آیا چنین نیست که لازم است در این صورت امروز  
 بنا بر مقتضای عقل خود که احتیاج نماید افضل گفتند آری فرمود پس چنین  
 است بر گردیدن قربت ابوبن دینی تو یعنی محمد و علی علیه السلام افضل است  
 تو باش با کثر از آن زیاده که فضل او با اندازه فضل محمد است و علی علیه السلام  
 بر ابوبن نبی او و کسی بحجاب امام رضا علیه السلام عرض کرد که آیا خبر  
 ندیم ترا بر یا نکار که از نفع و سرمایه دور مانده فرمود انکس کیست عرض  
 کردند فلانکس که فروخت دیارهای خود را بدرابم که بوض آن گرفت  
 پس برگرداند مال خود را از ده هزار و نیا رده هزار و در هم حضرت فرمود  
 بمن بگویند که این مرد ده هزار اشرفی خود را میفروخت هزار و در هم آیا  
 چنین بود که تخلف نمودن او از نفع و حسرت او اعظم بود گفتند آری  
 فرمود آیا خبر ندیم شمارا یکسکه تخلف از ربح و حسرت او اعظم از این باشد  
 گفتند آری فرمود بمن بگویند اگر این مرد هزار گوه از طلا میداشت  
 هزار جبه از در هم مخشوش میفروخت آیا نه چنین بود که تخلف نفع او عظیم  
 و حسرت او اعظم از این خواهد بود گفتند آری فرمود آیا خبر ندیم شمارا  
 بخت ترا این در تخلف و بزرگتر ازین در حسرت گفتند آری فرمود  
 یکسکه مقدم دارد در نیکی و احسان قرابت ابوبن نسب خود را بر قرابت  
 ابوبن دینی خود محمد و علی علیه السلام زیرا که فضل خویشان محمد و علی که

ابون دینی اوینا برخویشهای پدر و مادر نب او افضل است افضل تر  
 کوه طلایه هزار و دهم مغشوش و محمد بن علی علیهما السلام فرمود کسیکه اختیاً  
 کند قرابت ابون دینی خود محمد و علی علیهما السلام را بر قرابات ابون  
 نبی خود خدا تعالی اختیار نماید او را روز قیامت در حضور خلایق  
 و مشهور سازد او را بجلالتهای کرامات خود و شرف و اظامه سازد بر  
 بندگان جز کسیکه مساوی باشد با او در فضایل یا فضل او و علی ابن محمد  
 علیهما السلام فرمود بدرستی که از جمله تعظیم جلال خداوندیت برگزیده  
 قرابت ابون دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند بر قرابات ابون  
 نبی خود و بدرستی که استخفاف بجلال خداست برگزیدن قرابا  
 ابون نبی خود بر قرابات ابون دینی خود که محمد و علی علیهما السلام اند  
 و حسن ابن علی علیهما السلام فرمود مروی عیالش که سینه بود ندیس از  
 خانه در آمد که چیزی بیاید و قوی برایشان تواند خرید پس درهمی کفیل  
 کرد و نان و خرشی خرید در آشنای راه که نشست بروی و زنی از خویشان  
 محمد و علی علیهما السلام دریافت ایشان را که که سینه بود ندیس گفت  
 ایشان سر او آرند باین درهم از خویشان من پس آن نان خوش را  
 بایشان داد و ندانست که چه عذری برای ایش آور و پس آهسته آهسته  
 میرفت و فکر میکرد که ناگاه فاصدی را دید که در شخص اوست و او را

و او را میطلبید پس او را نشان دادند زدا و آمد و نامه با و داد که از مصر آورده  
 بود با پانصد اشرفی در کیسه و گفت این بقیه مال سپر غم است که در مصر متوفی  
 شده و از او صد هزار اشرفی مانده که بر بخار مکه و مدینه است و عطار بسیار  
 و اصناف این مال در مصر دارد پس آن پانصد اشرفی را از او گرفت و بر  
 عیال خود توسعه داد و در همان شب که بخواب رفت رسول خدا و امیر المؤمنین  
 علیهما السلام را در خواب دید که با و گفتند چگونه دیدی تو انکار ساختن ما تو را  
 چون برگزیدی قرابت ما را بر قرابت خود بعد از آن که ما نیز احدی در مکه و  
 نه در مدینه از آنها که سپر غم از او گرفته بودیم از وجه صد هزار اشرفی  
 مگر آنکه محمد و علی علیهما السلام بخواب او آمدند و با و گفتند که اگر صبح  
 زدومی حق فلان را که از میراث سپر غم او مانده با و میرسانی چنانچه او آلا ما  
 در همان وقت را هلاک میسازیم و متاع حاصل کنیم و از آنه غایم نعمتهای را  
 که خدا تعالی بتو داده و ترا از حشمت و بزرگیست حی اندازیم پس آن فرزند را  
 علی الصبح آنچه بر دشمنان بود برداشته زدا و آوردند تا آنکه جمع شد  
 در زدا و تمام آن صد هزار اشرفی و نماز در مصر احدی از آن جماعتی که در  
 زدا و مالی بود از آن شخص مگر آنکه حضرت محمد و علی علیهما السلام در خواب  
 او آمدند و تجدید او را امر نمودند که بهر نحو تعجیل که او را مقدور باشد مال  
 او را ادا نمایند آنگاه محمد و علی علیهما السلام بان مرد بیکه ای اشارت فرمایند رسول

کرد آمدند پس باو فرمودند چگونه دیدی احسان خداوند را بملت بخود  
 بخلق که ما امر کردیم کسانی را که در مصر میباشند که بزودی مال ترا بتوسیع  
 آید میخوای که بفرماییم حاکم آن شهر را که عفا را و املاکت ترا بفروشد و قیمتها  
 آنها را از مال خود حواله کند که در مدینه بگیری و بدل آن هر چه خواهی در نیوی  
 خریداری مالی گفت بل میخوایم پس محمد و علی علیهما السلام بخواب حاکم  
 مصر آمدند و امر نمودند که عفا را و او را بفروشد و قیمت آنرا بطریق سابق باو  
 برسانند پس آوردند برای او از آن مال سیصد هزار شرفی و چنان شد  
 امر و در قول که مسمول تری از او در مدینه بود پس باز رسول خدا و خواب  
 او آمد و فرمود ای بنده خدا آنچه شد برای تو بود و رویا بر برگزیدن تو  
 قرابت من را بر قرابت خود و بر این عطا میکنم تو در آخرت بعوض هر چه  
 از آن مال بخواهی بفرستی که کو چکترین آن قصر یا بزرگتر است از دنیا و  
 اما و فضل پس جانبی فرو رفتن بگورن آن بهتر است از دنیا و آنچه در اوست  
 کلیسی و شیخ طوسی از حضرت رسول صلی الله علیه و آله روایت کرده اند  
 که فرمود کسی که یکی از اهل بیت من نیکی کند من جز او پاداش او را میدهم  
 در روز قیامت صدوقی از حضرت علیه السلام روایت کرده که  
 فرمود چون روز قیامت شود منادی ندا کند که ای خلائق ساکت شوید  
 زیرا که محمد صلی الله علیه و آله با شما سخن میگوید پس ساکت میشوید خلائق

پس بر بخیر و پیغمبر صلی الله علیه و آله و میگوید اگر کرده خلائق هر کسی که از او در  
 نزد من نعمتی یا نعمتی یا نیکی باشد پس بر خیر و مکافات کنم و او را پس میگویند  
 فدایتو پدران و مادران ما چه نعمت و منت و نیکی است برای ما بلکه  
 نعمت و منت و نیکی است مر خدا را و رسول <sup>صلی الله علیه و آله</sup> او بر جمیع خلائق <sup>و ایشان</sup>  
 میفرماید بلی هر کس حاجی داده یکی از اہلبیت مرا یا با و نیکی کرده یا پوششاید  
 او را از بر نیکی یا سیم کرده <sup>کسی</sup> ایشان را پس بر خیر و ثواب و مکافات  
 کنم پس بر بخیر و ثواب و نیکی <sup>کند</sup> پس ندای اید از جانب خداوند  
 تبارک و تعالی که ای محمد <sup>صلی الله علیه و آله</sup> ای حبیب من قرار دادم مکافات ایشان  
 برای تو پس حاجی ده ایشان را و بهشت هر جا که میخواهی پس جای میدهد  
 ایشان را و وسیله <sup>چون</sup> محبت و محبت با محمد و اہلبیت و علیهم السلام  
 و ہم شیخ مفید ثانی پیر شیخ طوسی در امالی روایت کرده که رسول خدا  
 صلی الله علیه و آله فرمود هر کس کار نیکی کنی کرده بر دی از فرزندان من  
 پس او را مکافات نکرد پس منم مکافات کنند مرا و اہل بران صلوات  
 نیات و ایضا از آنجناب روایت کرده که فرمود هر کس اراده کرده  
 که تو تسلیم و بدیوی من و اینکه بوده باشد از او در زمین نعمتی که نتوان  
 شفاعت کنم او را روز قیامت پس احسان کند اہلبیت من <sup>و</sup>  
 تمام شد رساله شریفہ سادات <sup>و</sup> ۱۹ و پیغمبر ۵ و ۱۱ حورہ ہمزہ <sup>و</sup>